

تبیین جایگاه نسبیته‌گرایی معرفتی در شناخت اثرات سیاست در تولید فضای جغرافیایی

احسان لشگری تفرشی (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران)

lashgari@yazd.ac.ir

چکیده

شناخت اثرات سیاست در تولید فضای جغرافیایی یکی از موضوعاتی است که تفسیر آن در مکاتب متمایز شناختی از جمله در نسبیته‌گرایی معرفتی متفاوت می‌باشد. نسبیته‌گرایی معرفتی در چارچوب هستی‌شناسی ذهنی و بر خلاف نگاه تبیینی الزامی، در جهت دستیابی به آرمان‌ها و ارزش‌های مطلق ندارد. در این دستگاه شناختی این مفروضه وجود دارد که شناخت عملکرد گفتمان‌های سیاسی-تاریخی در تولید ابعاد مختلف فضای جغرافیایی با اتکا به رویکرد پوزیتیویستی و کمی امکان‌پذیر نمی‌باشد. در همین راستا در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به مستندات نظری در مرحله نخست، در تعریف فضای جغرافیایی عاملیت ویژه‌ای برای گفتمان‌های سیاسی-ابدئولوژیک متصور گردیده است. سپس با توجه به ویژگی و ماهیت گفتمان‌های سیاسی-تاریخی، امکانیت افزون‌تری برای نسبیته‌گرایی معرفتی در شناخت چگونگی تولید فضا قائل گردیده است. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که شناخت فضا الزاماً نمی‌تواند ابعاد فرامکانی و فرازمانی داشته باشد و در جهت شناخت اثرات قدرت سیاسی در تولید و بازساخت فضای جغرافیایی الزاماً نمی‌توان از معرفت‌شناسی استقرایی و تجربی که یکی از ویژگی‌های مهم آن تعمیم‌پذیری است، استفاده نمود.

واژگان کلیدی: سیاست، فضای جغرافیایی، شناخت، نسبیته، گفتمان.

مقدمه

از دهه ۱۹۷۰ میلادی با ورود اندیشه‌های مارکسیستی به جغرافیا و همچنین بروز آشفتگی‌های فرهنگی - اجتماعی ناشی از تفوق سرمایه‌داری؛ تعدادی از جغرافی‌دانان از تمرکز بر منطق صوری و روش‌های کمی - تجربی در مطالعه فضای جغرافیایی روی‌گردان شده (Lashgari, 2016: 151) و این مسئله زمینه را برای ورود رویکردهای نسبیست‌گرا برای شناخت فضای جغرافیایی افزایش داد. در نظر آنها، فضاشناسی کمیت‌گرا فارغ از یک ایدئولوژی به مفهوم هگلی آن، یعنی «آگاهی کاذب» نیست که نگاه افراد جامعه را از آن واقعیتی که در آن بسر می‌برند؛ منحرف نموده و آن را به‌مثابه یک امر بی‌طرف، اجتناب‌ناپذیر و ضروری در ذهن جلوه‌گر می‌سازد. جغرافی‌دانانی نظیر دیوید هاروی (۱۹۷۳)، ادوارد رلف (۱۹۷۶)، دورین مسی (۱۹۸۴) و غیره بر این حقیقت متمرکز شدند که نظریه پردازان قبلی به اندازه کافی به پویایی قدرت در فضا توجه نداشته‌اند (Driver, 2013:205) تکرارپذیری و تعمیم‌گرایی منطق صوری را در شناخت چگونگی تولید فضا نادرست می‌دانند. چرا که در نظر آنها پابندی به اصول شناختی؛ بخودی خود قادر نیست چیزی درباره محتوای روابط سیاسی - تاریخی که آن فرم‌ها را ساخته‌اند؛ تضمین نماید (Massey, 2005:46).

مبثنی بر مفروضه ثبات فطرت بشر اساساً توسط اثبات‌گرایان است که انسان‌ها و جوامع دارای روحیه مشترک منفع‌طلبی فارغ از فرهنگ و اعتقادات می‌باشند و از این جهت جغرافی‌دانان اثبات‌گرا از جمله رفتارگرایان، کارکردگرایان و اکولوژیست‌ها فرایند تحول جوامع را قابل پیش‌بینی می‌دانستند. این درحالیست که جغرافی‌دانانی فرااثبات‌گرا فطرت سود محور انسان‌ها و جوامع را تعمیم‌پذیر نمی‌دانند و معتقدند بسیاری از رفتارهای فرهنگی و اجتماعی الزاماً در نتیجه دستیابی به مواهب مادی نیست.

از این زمان به بعد و در مواجهه با این چالش‌های شناختی، عرصه فضاشناسی امتزاج‌فزاينده‌ای با مباحث سیاسی و ایدئولوژیک پیدا نمود. این مسأله موجب گردید که مطالعه اثر تصمیمات قدرت سیاسی در تولید فضا، معرفت‌شناسی عینیت‌گرا را به چالش بکشد (Dikshit, 1982:20) و نسبیست‌گرایی معرفتی در فضاشناسی و فضا‌سازی بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. چرا که جغرافی‌دانان نسبیست‌گرا بویژه اهمیت ویژه‌ای برای عملکرد قدرت در تولید و بازساخت فضای جغرافیایی قائل می‌باشند (Mirahmady & Mirahmady, 2017: 156). بطورکلی در جدال آگاهی با طبیعت، پیروزی با فاهمه یا آگاهی است؛ لیکن در جدال آگاهی با آگاهی دیگر پیروزی به سادگی حاصل نخواهد شد. در صورتی که شناخت درصد باشد

شناخت متمایزی را به نفع خود مصادره کند، نیازمند قدرت می باشد که نهادهای سیاسی - تاریخی این قدرت را برای آن فراهم می نمایند (Mojtahedi, 1992: 61). در یک نگاه کلی ویژگی مشترک نسبیته گرای معرفتی در شناخت فضای جغرافیایی در قالب موارد زیر قابل ذکر می باشد:

الف) تمرکز این رویکرد بر عوامل غیرمادی در شکل دهی به ساخت فضای جغرافیایی می باشد. اعم از آنکه عوامل مادی را کاملاً نفی نموده و آن را ساخته و پرداخته ذهن، زبان و یا قدرت می انگارد و یا برای عوامل انگاره‌ای نقشی هم وزن عوامل مادی قائل می باشد. این نوع نگرش سبب می گردد که حیثیتی فراتر از اجزاء مادی برای فضا قائل گردند و بر عوامل شکل دهنده ماهیت فضا نیز توجه نمایند. بنابراین با تکرار در هویت و بهره برداری از فضا، تفاوت در مبانی منطق محاسباتی بروز می نماید و نگاه اتم گونه و تعمیم گرا به فضا کم رنگ می گردد. در این دیدگاه از حیث تاریخی، این اعتقاد وجود دارد که پدیده‌های شکل گرفته در قلمروهای مکانی - فضایی منوط به شناخت نظام‌های سیاسی - تاریخی حاکم می باشد (Foucault, 2011: 26).

ب) شناخت فضا لزوماً بر اساس نظریه انتخاب عقلانی (سودگرایی مادی) تعریف نمی گردد؛ بلکه امری بر ساخته است که می تواند متأثر از انگاره‌های اجتماعی، روابط قدرت، سلطه و یا تحت سلطه بازی های زبانی باشد. در هر صورت نمی توان تمامی رفتارهای فضایی را به مثابه منطق مادی گرا تقلیل بخشید بلکه هویت‌ها و قلمروهای مختلف می تواند نظام‌های محاسباتی گوناگون داشته باشند (Sadeghi & Others, 2016: 33). در مجموع می توان اذعان نمود هر دانشی تا آنجا که محصول ذهن و زبان انسان است از ارزش‌های انسانی اعم از اخلاقی، فرهنگی و سیاسی جدا نیست. در این راستا فضاشناسی مبتنی بر اندیشه و گفتمان بیش از آنکه نیازمند علت‌کاوی باشد نیازمند دلیل‌کاوی است و شناخت آنها بوسیله فهم فرااثبات‌گرایانه امکان پذیر می باشد.

در این چارچوب شناختی؛ از جمله حصول معرفت نسبت به فضای جغرافیایی بدون در نظر گرفتن سیاست مشتمل بر عملکرد بازیگران سیاسی (نهادهای حاکم، رهبران، احزاب و...)، مستندات سیاسی (حقوق و قوانین) و ایدئولوژی‌های سیاسی ناکامل قلمداد گردید (Agnew & Muscara, 2012: 56) و شناخت عملکرد سیاست در مدیریت و تولید فضا تنها از طریق اتکا به دستگاه شناختی نسبی امکان پذیر می باشد. بر این مبنا در این پژوهش کوشش گردیده جایگاه نسبیته‌شناسی معرفتی در مطالعه اثرگذاری سیاست بر فضای جغرافیایی مورد بررسی قرار گیرد و علل تاثیرپذیری بیشتر شناخت این رابطه از این دستگاه شناختی

تحلیل گردد. در این راستا کوشش گردیده که در درجه نخست مفهوم فضای جغرافیایی در چارچوب موضع نسبی تعریف گردد. سپس با تطبیق این تعریف با عملکرد گفتمان‌های سیاسی - تاریخی و سیر تکوین آنها جایگاه معرفت‌شناسی نسبی به‌مثابه محتمل‌ترین راه شناخت رابطه سیاست و فضای جغرافیایی تبیین گردد.

مبانی نظری

فضای جغرافیایی و نسیت‌گرایی معرفتی

نسیت‌گرایی معرفتی^۱ در چارچوب هستی‌شناسی ذهنی و برخلاف نگاه تبیینی، الزامی در جهت دستیابی به آرمان‌ها و ارزش‌های مطلق ندارد. دیدگاه وحدت‌گرایانه معتقد به مطلقیت ارزش‌ها، آرمان‌ها و سازگاری آنها با یکدیگر است که به وسیله بینش مقدم بر تجربه قابل ادراک می‌باشد. به عبارت بهتر، تضاد و تناقض؛ منبع شناخت در جهان می‌باشد و در موضع مطلق، این اعتقاد وجود دارد که ظهور تضاد در فضا (کوچک - بزرگ؛ خوب - بد؛ برخوردار - محروم) منعکس‌کننده مبدا و مقصدی واقعی میان اشیاء مابین این تضادها می‌باشد (Rush, 2014: 64) و در نهایت به صورت منظومه‌ای سازگار با یکدیگر، نسبت برقرار کنند که معلول اقتضای قوای فعاله طبیعی است. ضمن اینکه فطرت سودمحور بشر سبب گردیده که سامان‌دهی جامعه کمتر در نتیجه گفتمان‌ها و روندهای سیاسی باشد. درحالی که در معرفت‌شناسی نسبی این اعتقاد وجود دارد که وجود تضاد صرفاً امکان مقایسه، حرکت و تغییر را فراهم نموده و هیچ نوع علت العلل واقعی برای توجیه این تضادها وجود ندارد. در نسبی‌گرایی، الزام قطعیت؛ نفی و دلالت جایگزین علیت می‌گردد و انسان بطور کامل معیار شناخت اشیاء می‌گردد (Vaezi, 2006: 431). در این قلمرو شناختی مبتنی بر منطق دیالکتیک، امکان اجماع نقیضین به جهت تکوین اشیاء نه تنها محال نیست بلکه ضروری می‌باشد.

بطور کلی مفاهیم تصویری و احکام تصدیقی که مطابق خارجی ندارند و تنها در ظرف ذهن مطابقت می‌یابند شناخت اعتباری محسوب می‌گردند و مفاهیم تصویری و تصدیقی که کاشف واقعیت‌های خارجی می‌باشند، ادراکات حقیقی هستند که انکشاف و انعکاس پدیده‌ای واقعی بوده و صدق و کذب آنها بعد از کشف و بعد از بررسی فرضیه به گزاره تعمیم‌گرا تبدیل می‌گردد (Raheimi, & Falsafien, 2015: 10).

1. Cognitive relativism

اگرچه بخشی از ادراکات حقیقی مشتمل بر ادراکات محض می‌باشد که با کمک حس و تجربه حصول شناخت به آنها بدون دخالت استدلال ممکن است و بخش دیگر از ادراکات حقیقی مشتمل بر اعتباریات عقلی است که قابل حمل بر امور عینی بوده و اتصاف‌شان خارجی است (Vasegh & Others, 2017: 77)، لیکن انتزاع مانند مفهوم علت و معلول، آنها بدون تحلیل‌های عقلی به دست نمی‌آید. این درحالی است که ادراکات اعتباری مفروضاتی می‌باشند که ذهن با اتکا به استدلال و استنتاج به منظور تبیین واقعیت‌ها، آنها را ساخته و با واقع و نفس‌الامر ارتباطی ندارد.

جدول ۱. مقایسه تطبیقی مفهوم ادراکات حقیقی و اعتباری

ادراکات اعتباری	ادراکات حقیقی
نتایجی است که عقل از کنار هم قرار دادن رویدادها به آن رسیده است	مشتمل بر انکشافات ذهنی از پدیده‌های واقعی می‌باشد
ادراکات اعتباری تابع احتیاجات اجتماعی و سیاسی است و با تحول این شرایط پیشینی؛ شناخت نیز متحول می‌گردد.	ادراکات حقیقی را می‌توان با استدلال‌های ریاضی و طبیعی تطبیق داد و تابع تحولات اجتماعی و اقتصادی نیستند.
ادراکات اعتباری سیری تکاملی را طی می‌نماید	ادراکات حقیقی علاوه بر اینکه واقعی و تجربی اند قابل تعمیم نیز می‌باشند

ادراکات حقیقی با اتکا به قیاس عقلانی تداعی‌گر روابط واقعی می‌باشد و چون مفاهیم واقعی با یکدیگر مرتبط هستند؛ عقل قادر است قیاس و براهین منطقی را شکل دهد و از طریق برخی حقایق، مجهولات دیگری را کشف نماید. به بیان دیگر، آنچه بیان می‌شود دقیقاً همان وضعی است که در عالم واقع وجود دارد و مطابقتی است که بر گفتمان فردی و اجتماعی متکی نبوده و ارتباط میان آنها حاصل یک نوع ارتباط علی می‌باشد. لیکن در اعتباریات همواره روابط وضعی، قراردادی و اعتباری می‌باشد. به عبارت دیگر، با مجموعه دلایلی که اجزاء آن را حقایق (برهان) تشکیل داده، نمی‌توان مدعای اعتباری را اثبات نمود. در واقع، نتایج اعتباری که از مقدمات اعتباری همچون قدرت به دست می‌آید نتیجه‌ای تفسیری و غیربرهانی خواهد داشت (Soroush, 1997: 379). ضمن اینکه شناخت محقق متأثر از عملکرد ذهنیتی است که فارغ از چارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی نمی‌باشد. از این رو هیچ یک از اوصاف ذاتیت^۱، ضرورت^۲، کلیت^۳ و

1. Nature
2. Necessity
3. Totality

ابدیت^۱ که قوانین طبیعی دارند و ادراکات حقیقی که بدان متصف می‌گردد، در مورد اعتباریات اجتماعی مصداق ندارند با این توضیحات ادراکات اعتباری بخش مهمی از حوزه زندگی اجتماعی از جمله قدرت و سیاست را دربرمی‌گیرد.

در این دیدگاه فضای جغرافیایی امری نسبی به‌مثابه رابطه بین اشیاء و پدیده‌ها و مکان‌های موجود در آن می‌باشد. در این موضع فضای جغرافیایی حاصل روابط میان اقتصاد، فرهنگ، ساختار سیاسی و طبیعت و غیره می‌باشد و با آنها دارای رابطه انضمامی می‌باشد. با عنایت به انضمامی بودن فضا؛ روش مطالعه فضا نیز می‌بایست کیفی، تفهیمی و نسبی باشد. ضمن اینکه تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مابین جوامع و اثرات آن بر فضا هرچه بیشتر بر نسبی بودن ماهیت فضا می‌افزاید. بنابراین فضا یک واقعیت اجتماعی و از روابط متقابل بین اشیاء و پدیده‌ها حاصل می‌گردد. در این موضع، تولید فضا به دلیل هم‌بودگی، هم‌زمانی و کنش متقابل پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و ... می‌باشد. درعین حال، این رابطه در ذات خود، حرکت، نفی، رقابت و در نتیجه تغییر اجزاء را به دنبال دارد و این تضاد و نفی میان پدیده‌ها منجر به ظهور دیالکتیک فضایی خواهد شد. بنابراین فضا برون‌داد توالی و مجموعه‌ای از پارادایم‌ها و گفتمان‌ها است و نمی‌توان فضا را به یک شیئی انتزاعی مبتنی بر امتداد صرف تنزل داد (Hindess, 2001).

دیدگاه کثرت‌گرایانه و نسبی‌گرا که تعریف نسبی از فضا نیز برگرفته از آن می‌باشد به‌غایت، مطلق و قابل‌تعمیم برای قلمروهای فضایی اعتقاد ندارد و چالش فضای مطلق‌گرا را عدم توجه به هنجارمندی و سازه‌های گفتمانی حاکم بر فضا می‌داند. موضع نسبی‌گرا، سرآغاز ورود ایده آلایزم معرفت‌شناسانه و ایدئولوژیک به مطالعات علوم جغرافیایی بود. بطوری‌که انگاره روش‌شناسانه ایدئالیست و آرمان‌گرایانه فرااثبات‌گرا در چارچوب این موضع فلسفی وارد مطالعات جغرافیایی گردید. در این انگاره، مفهوم فضای جغرافیایی هرگز نهایی نبوده و بیشتر نقطه آغاز برای شناخت اثرات نیروها و فرایندهای حاکم بوده است که تحت عنوان "بازنمایی فضایی"^۲ معروف می‌باشد. از سوی دیگر نحوه و چگونگی رشد مکان‌ها و عوامل و نیروهای مؤثر در فرایند تخصیص منابع و تبیین و آینده‌نگری نسبت به آنها از سوی ایدئولوژی و

1. Eternity

2. Spatial Representation

قدرت حاکم صورت می‌گیرد. در موضع نسبی‌ایدئولوژی، اقتصاد سیاسی و روابط اجتماعی در تولید فضا مورد توجه قرار می‌گیرد (Tarakomeh, 2014: 26).

یافته‌های تحقیق

هم‌چنان‌که پیشتر ذکر گردید، یکی از وجوه مهم تولید و بازساخت فضای جغرافیایی ناشی از عملکرد قدرت سیاسی می‌باشد. بطوری که سیاست و ایدئولوژی به‌عنوان فرایند و فضای جغرافیایی به‌عنوان فرم و بستر؛ همواره با یکدیگر رابطه انضمامی دارند (Hafeznia, 2010: 112). به‌عبارت دیگر هر گونه کنشی که آگاهانه یا ناآگاهانه با قدرت تلافی نماید؛ کنشی سیاسی محسوب می‌گردد و از این جهت، ساختار فضایی نیز محصول کنشها و فرایندهای سیاسی می‌باشد (Murdoch, 2013: 87) و سرچشمه بخش مهمی از شناخت برگرفته از چگونگی عملکرد بازیگران سیاسی و ایدئولوژی آنها می‌باشد. در این راستا فضای جغرافیایی شامل فضای تغییر شکل یافته و یا مسکون شده به وسیله انسان و نهادهای بشری است که جهت‌دهی، میزان و شدت این تغییرات تحت عامل سیاست تنظیم، مدیریت و کنترل می‌گردد (lashgari, 2016: 11) و مبداء و سرچشمه بخش مهمی از تفکرات برگرفته از چگونگی عملکرد نیروهای سیاسی حاکم می‌باشد (Dikec, 2012: 670). به‌طور کلی، فضا بر ایند تعامل بنیادهای زیستی، طبیعی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و محصول قدرت، تصمیم و مدیریت می‌باشد (Jones, 2007: 1601).

از این رو نهادها و مستندات سیاسی حاکم بر یک فضا آن چنان با تحولات و کارکرد آن تلافی دارند که بر پایه آن می‌توان اذعان نمود که بخش مهمی از شناخت فضا از این مؤلفه سرچشمه می‌گیرد (Tajbakhsh, 2007: 276) و شیوه‌های حاکمیت و اقتدار سیاسی در فضای جغرافیایی نمود عینی یافته و قدرت سیاسی می‌تواند در فضایی که اشغال می‌نماید؛ بازنمایی شود (Taneix, 2009: 92)، چرا که مبدأ اثر یا تغییر سایر ابعاد فضای جغرافیایی؛ از مبدأ سیاست آغاز می‌گردد و سیاست به‌مثابه جوهر حاکمیت، فرمانروایی و اعمال قدرت، بوسیله نهادهای تصمیم‌ساز و مجری بر فضا که متشکل از جامعه، شبکه‌ها، جریانها، ساختها و... می‌باشد؛ تأثیر می‌گذارد (Hughes, 2017: 225). از این جهت شناخت چگونگی تکوین فضای جغرافیایی نیازمند شناخت نیروها و گفتمان‌های سیاسی اثرگذار می‌باشد (Afzali & Others, 2014: 37). به‌طوری‌که توجه به رفتارها و کنش‌های منبعث از نهادها و نیروهای تصمیم‌گیر در قلمرو ملی موجب شناخت چگونگی پراکندگی صنایع، خدمات، حمل و نقل، مهاجرت و ... گردیده است. حتی در جغرافیای اجتماعی و فرهنگی؛ عملکرد گفتمان‌های سیاسی - ایدئولوژیک ابتدا زبان، سپس

سکونتگاه و به دنبال آن الگوهای فرهنگی فضا مشتمل بر سبک پوشش، عادات تغذیه و غیره را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگرچه ممکن است فرایندهای دینی، اخلاقی و فرهنگی منابعی برای تعیین شناخت باشند؛ لیکن در نهایت تنها گفتمان‌های سیاسی - تاریخی مشروعیت نهایی تصمیم‌گیری برای ایجاد غیریت سازی را دارا می‌باشد (Schmitt, 2013: 65). بر این مبنا بخش مهمی از واقعیت وجودی فضا در نتیجه کارکرد قدرت سیاسی - تاریخی حاصل شده است (Berger & Luckmann, 1996: 208).

با قرارگیری هر کدام از گفتمان‌ها و نهادهای منبعث از آن بر مصدر حاکمیت؛ فرم‌های فضایی برابر خواست آنها تولید خواهد شد. در این چارچوب آنها سازوکارهایی در اختیار دارند که بوسیله آن مورد تغییرات فضایی می‌باشند که از جمله آنها در اختیار داشتن قدرت برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری، ایجاد زیرساخت اقتصادی، اجتماعی و خدماتی، در اختیار داشتن نظام دیوان سالاری و داشتن اقتدار مالی می‌باشد (Skocpol, 2001: 46). حتی در چارچوب گفتمان نئولیبرالیسم علی‌رغم اینکه علم تخصیص بهینه منابع کمیاب توسط فرایندهای عرضه و تقاضا در بازار کنترل می‌گردد؛ لیکن حاکمیت سیاسی نقش مقدم‌تری نسبت به بازار داشته و قادر است هر نوع عدم تعادل را از طریق سیاست‌ها و قوانین کنترل نماید. بنابراین اندیشیدن درباره سیاست و قدرت تقریباً همواره با فراخواندن مجموعه‌ای از مناسبات فضایی از مدیریت کالبد فیزیکی تا توزیع دارایی و ... همراه است.

از این رو حصول معرفت به فضا و سیر تکوین آن بدون لحاظ نمودن عامل اقتدار سیاسی به مثابه نقطه عزیمت فضاشناسی امکان‌ناپذیر می‌باشد. این اقتدار برای تحقق خود نیازمند اندیشه و گفتمان سیاسی می‌باشد که ماهیت تاریخی دارد و در مقطع زمانی حاکمیت خود؛ فضا را تولید خواهد نمود و از این جهت شناخت فضای جغرافیایی به مثابه پدیده‌ای نسبی مطرح می‌گردد. گفتمان از یک سو شیوه فهم فضا را تولید می‌نماید و از سوی دیگر، به واسطه کارکرد انطباطی؛ ساماندهی سیر تکوین فضا را به عهده می‌گیرد (Foucault, 1999: 38). در این راستا می‌توان ادعان نمود که قدرت و نهادهای تصمیم‌گیر موجود در فضای جغرافیایی و چگونگی پراکندگی آنها متضمن یکدیگرند و هیچ‌گونه رابطه قدرتی وجود ندارد که فاقد ساختار تبعی حوزه‌ای از دانش باشد. قدرت یک رابطه و پدیده را ایجاد و حفظ می‌نماید و متعاقب آن رژیم خاصی از حقیقت بنیان گذارده می‌شود که در آن دانش معینی قابل پذیرش یا ممکن می‌گردد (Zieleniec, 2015: 142). در این انگاره، شناخت حاصل مجموعه‌ای از آموزش‌ها تحت تأثیر گفتمان حاکم برای درونی نمودن اشکالی از مواجهه با جهان می‌باشد که شکل خاصی از چپستی پدیده‌ها را توجیه

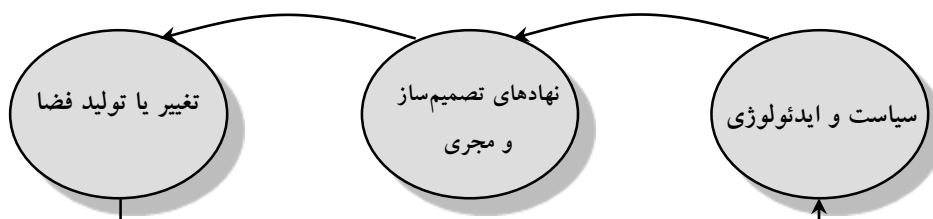
می‌نماید (Khaleghzadeh & Malekzadeh, 2015: 137). از آنجا که شخصی‌ترین تا عمومی‌ترین روابط در جامعه متأثر از این قدرت می‌باشد چنانکه فمینیست‌ها چنین ادعایی دارند در نتیجه فضا جغرافیایی نیز پیامد عملکرد ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی - تاریخی می‌باشد (Partovi, 2013: 73) و اصولاً فضا محصول نزاع میان «توریت‌های رقیب» بر سر دستیابی جهت سازماندهی، اشغال و مدیریت می‌باشد. نسبی‌گرایی در شناخت فضا نیز کوششی برای دفاع از هویتی است که در درون حاکمیت و گفتمان سیاسی - تاریخی بدست آمده است. در درون قلمرو فضا افراد دارای یک حس قوی در درون‌بودن و همسانی ناشی از مستغرق شدن در فضای جغرافیایی می‌باشند که در چارچوب گفتمان و ایدئولوژی نظم پیدا نموده است (Relph, 2009: 123).

بنابراین، برای شناخت فضای جغرافیایی بهتر است با گذر از فرم به فرایند؛ از چستی روابط قدرت و گفتمان‌های موجود سؤال گردد. در این رویکرد عقلانیت مدرن و تمامی نهادها، در نهایت برای تثبیت سلطه می‌باشند و دعاوی مدرن مبنی بر شناخت بی‌طرفانه واقعیت، معرفت عینی جهانشمول، نظریه‌های عام و فراگیر، در شناخت اثرات گفتمان‌های سیاسی در تولید فضا کارایی اندکی دارند (Foucault, 1980: 38). به بیان دیگر، فضا در معرض فرایندهای مختلفی است که توسط قدرت سیاسی سامان می‌یابد. بدین ترتیب، نسبی‌گرایی معرفتی بدنبال به‌چالش کشیدن هر نوع معرفت ذات‌گرایانه‌ای است که در صدد نادیده گرفتن بنیان گفتمانی شناخت فضا می‌باشد. در جغرافیای اثبات‌گرا با توجه افزون‌تر به تظاهرات «مادی» فضا توجه ناچیزی به روابط قدرت گردیده و تصور غالب بر آن است که فرم‌ها و روابط فضایی به تقسیمات و مناقشات مرتبط با عملکرد قدرت سیاسی - تاریخی ندارد (Toal & Agnew, 2003: 74). این درحالی است که باتوجه به معنایابی زیست اجتماعی در پرتو گفتمان قدرت نمی‌توان اثر قدرت سیاسی را به وجه خاصی از ابعاد فضای جغرافیایی محدود نمود بلکه می‌بایست آن را بُعدی تصور نمود که ذاتی تمام ابعاد فضا است و ماهیت هستی‌شناختی فضا را تعیین می‌نماید. بنابراین شناخت تابع گفتمان مسلط و در جهت تثبیت سلطه ظهور می‌یابد.

حاصل ظهور نسبی‌گرایی معرفتی؛ نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های موجود در فضا و طرح «روابط قدرت» به جای «تبیین اثباتی» بود (Agnew & Muscara, 2012: 58). بدین ترتیب، علی‌رغم اینکه نهادهای سیاسی - ایدئولوژیک از اعتبارات ضروری جامعه انسانی به شمار می‌رود، لیکن اراده‌ها و اهداف نهادهای سیاسی - ایدئولوژیک ماهیت اعتباری داشته و قابلیت تکرار و تعمیم‌پذیری ندارد. از دیدگاه

نسبیت‌گرایی معرفتی در فضاشناسی هر آنچه که تاکنون متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی می‌گردیده در واقع متأثر از قدرت سیاسی می‌باشد (Lechte, 2004: 119-120). در این راستا، از دیدگاه نسبیت‌گرایان معرفتی، تعیین تجویزات و اهدافی نظیر دستیابی به عدالت فضایی توسط حاکمیت مستقل از فرایندهای شکل‌دهنده آن در یک مقطع زمانی مشخص نمی‌باشند، بلکه بطور کامل فرآورده این فرایندها می‌باشند. بطوری که گفتمان‌های حاکم شکل‌دهنده روابطی است که در یک مکان و زمان معین وجود دارد (Smart, 2006: 43) و نوعی وجود پیشین اجتماعی - سیاسی است که بر هر کشف بدیعی تقدم دارد و معیار صدق و کذب آن به زمان‌ها و مکان‌های معین محدود می‌شود (Bouzarinejad & Marandi, 2015: 116).

نسبیت‌گرایان معرفتی در شناخت اثرگذاری سیاست در تولید فضا با رد گفتمان‌های فراتاریخی و لامکانی بر این باورند که دوره‌های مختلف در جهت فضاشناسی و فضاسازی ماهیت و کارکردهای گفتمانی متفاوتی با یکدیگر دارند (Zaymaran, 2005: 51). نسبیت‌گرایی از حیث پیش‌فرض معرفت‌شناسی مبتنی بر گزاره‌های معرفتی تاریخ‌مند و از حیث هستی‌شناسی مبتنی بر واقعیت فضایی زمینه‌مند و زمان‌مند می‌باشد. بنابراین تلاش پژوهشگر باید اساساً صرف فهم فضایی - زمانی فرم‌ها و فرایندها و نه تبیین تعمیم‌پذیر پدیدارها و فرایندهای فضایی شود و تحلیل علی را به علوم طبیعی وانهد (Afzali, 2007: 11). از دیدگاه نسبیت‌گرایی معرفتی مبدأ تولید معانی، اندیشه‌ها و روابط در فضای جغرافیایی از طریق فرآیند قدرت‌گرا حاصل می‌گردد (Lefebvre, 1997: 340) و افراد جامعه براساس کارکرد و التزام این نهادها به کنشگری اجتماعی می‌پردازند که متعاقباً به تولید فرم‌ها و فرایندهای فضایی منجر می‌گردد.



شکل ۱. رابطه سیاست و ایدئولوژی با تغییرات فضایی

بطورکلی، قدرت سیاسی ذاتاً پدیده‌ای اجتماعی است و به بازیگران و نهادهای حاکم امکان می‌دهد تا قطع نظر از مبنایی که فرصت مزبور بر آن استوار است اراده‌اش را حتی علی‌رغم مقاومت دیگران بر آنها تحمیل نماید (Weber, 2011: 120) و متابعت از قدرت؛ هماهنگی و انطباق را به دنبال دارد که صرفاً واقعیتی انضمامی می‌باشد. بنابراین جهان و تاریخ ایده و روحی دارد که در هر مرحله از گذار تاریخی بخشی از آن نمایان می‌گردد (Alam & Sadeghi, 2014: 244). در این انگاره حقیقت به صورت روبه‌تکوین مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در هر مقطعی از تاریخ دارای نمودهای خاص خود می‌باشد و هرگونه عینیت در فضای جغرافیایی چه در ابعاد طبیعی و یا در ابعاد انسانی در توأم‌بودن با قدرت قابل فهم می‌باشد. متناسب با این بستر مفهومی؛ شناخت نسبی در نهایت کمتر به موضوع فضا و بلکه بیشتر به چگونگی شکل‌گیری فضای جغرافیایی دست می‌یابد و محور مباحث جغرافیایی را به این سمت سوق می‌دهد که فضا به لحاظ تاریخی - سیاسی کنترل می‌شود.

در این موضع، فضا یک ظرف بی‌طرف و منفعل نیست بلکه دائماً تولید و از طریق مناسبات و روابط سیاسی - تاریخی دچار بازساخت می‌شود. با ارجحیت گفتمان؛ تکرارپذیری و تعمیم‌پذیری منطق صوری مطابق معرفت‌شناسی عینیت‌گرا رنگ می‌بازد چراکه فرایندها و رفتار فضایی مبتنی بر قوانین طبیعی نیست بلکه محصول مجموعه‌ای از عملکرد ساخت‌های سیاسی می‌باشد. اساساً این تلقی از فضای جغرافیایی به‌عنوان قلمرو زیست بشر مستلزم در نظر گرفتن جنبه‌های تاریخی قرار دارد و فضا اصولاً در برهه‌ای خاص از گفتمان سیاسی قرار دارد که چیرگی لازم را برای نظم‌آفرینی در فضا بدست آورده است (Mouffe, 2012: 31). اختلافات و تفاوت‌های گفتمانی بین ساخت‌های سیاسی - اجتماعی شیوه عمل آنها در تولید فضا را تغییر می‌دهد. به بیان دیگر، زبان مشترکی میان پارادایم‌های مختلف وجود ندارد (Moghadamheydari, 2015: 85) که طرفداران آنها با تمسک به آن بتوانند به شناخت مشترکی از فرم‌ها و فرایندهای فضایی دست پیدا نمایند.

از این رو، زمانی که فضای جغرافیایی در ظرف تاریخی - اجتماعی خاص مطالعه می‌گردد، مشتمل بر باورها، سنن و مفاهیمی است که در آن ظرف تاریخی - اجتماعی جاری می‌باشد. بر این اساس، شناخت نسبی و اعتباری ناظر به عملکرد ترتیبات نهادی می‌باشد (Aghanazari, 2018: 80) و در شناخت فرم‌های فضایی نمی‌توان با منطق استقراء از تعمیم فرم به فرایند به‌مثابه اصالت شناخت پرداخت (Bennett, 2009: 369). به بیان دیگر، شناخت فضای جغرافیایی به‌مثابه موجودی صرف یا «فی نفسه» مادامی که «لِنفسه» یا

همراه گفتمان نباشد؛ امکان‌پذیر نمی‌باشد. در این رویکرد، شناخت با فاصله‌گیری از وجود و قرارگیری در نقطه مقابل وجود حاصل می‌گردد. در این راستا، شناخت فضای جغرافیایی نیازمند بازگشت تدریجی به ذهنیت و گفتمان می‌باشد. چرا که فرم‌ها و ابژه‌های فضایی برای شناخت می‌بایست از ماهیت عینی خارج و به ضدخودش (ذهنیت) تبدیل شود. به بیان دیگر، فرایند فضایی به مثابه گفتمان و ایدئولوژی در مرحله عینی از حالت درون ذات بیرون آمده و در غیر خود که همان ابژه فضایی است آشکار می‌گردد. در فلسفه شناخت نسبی، ضروری بودن چیزی برای شناخت پدیده دیگر نوعی انفکاک است که شناخت پدیده به آن پیوند خورده است (Shahverdi & Meshkat, 2017: 106). بطوری که جنبه غیریت و علمی یک پدیده همان چیزی است که ضرورت هستی پدیده را متجلی می‌نماید.

در این راستا شناخت از ابژه‌های فضایی آغاز و به عالم ذهن و گفتمان ختم می‌شود. معرفت‌شناسی نسبی؛ فضا را به صورت عَرَضی تصور می‌نماید که قائم به خود نیست؛ چرا که روابط اعتباری مشتمل بر هیچ‌گونه ذاتی نیست تا از عوارض و خواص آن بحث شود و صرفاً ایجاد تمایز فضاهای جغرافیایی نسبت به یکدیگر حاصل اعتبار گفتمان‌ها خواهد بود. به طوری که در نسبی‌گرایی شناختی؛ فرم‌ها و ابژه‌های فضایی عین گفتمان و گفتمان را عین فضا و هر دو را واجد هستی می‌داند. از این رو، در پس فرم فضایی؛ وجوبی نهفته است که منبعث از مستندات سیاسی می‌باشد که البته اعتباری است و در طول زمان متغیر خواهد بود.

تولید فضای جغرافیایی در ابعاد مختلف بواسطه حرکت و تحولی است که ناشی از جابجایی بازیگران و ایدئولوژی‌های سیاسی بوقوع می‌پیوندد و شناخت سیر تکوین فضا از جنس شناخت حقیقی و تجربی نیست. اصولاً ادراک حقیقی می‌بایست بر محور پدیده‌های واقعی و یا صفات منبعث از آنها باشد و نمی‌بایست امور اعتباری نظیر سیاست و ایدئولوژی در چارچوب شناخت حقیقی جستجو گردد (Taghilou, 2017: 47) و از پدیده‌های که وقوع آنها در محدوده عملکرد نیروهای سیاسی باشد نمی‌توان در برهان استقرایی استفاده نمود (Baniassad, 2016: 55). به زعم اندیشمندانی همچون لوفور، تولید فرم‌های فضایی فقط یک روی سکه تولید فضا می‌باشد، چرا که روی دیگر آن خلق فضای جدید است که به وسیله تغییر، جایگزینی و تصاحب مصدر قدرت به وسیله نیروهای سیاسی جدید؛ جهت تغییر نظم قبلی صورت می‌پذیرد. در این فرایند و بازساخت، مطیعان و مصرف‌کنندگان قبلی تبدیل به تولیدکنندگان فضا می‌گردند؛ به این معنا که استفاده‌کنندگان، فضا را تصاحب و آن را در تعقیب نیازهایشان و

در جهت منافع خود از نو خلق می‌نمایند (Tarakomeh, 2014: 26). اگر این تغییرات به صورت عمیقی رخ دهد، یک فضای جدید همراه با یک نظم فضایی - اجتماعی جدید برقرار می‌شود (Habersack, 2010: 20). در واقع، فضای جغرافیایی نه صرفاً فیزیکی و انتزاعی و نه صرفاً ذهنی است، بلکه محصولی سیاسی - اجتماعی است که در نتیجه شیوه‌های حکومت، اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی خاص خودش بوجود آمده و بنابراین پدیده‌ای کاملاً نسبی و ربطی می‌باشد (Rafeiyan & HossienPour, 2012: 71). به بیان دیگر، امکانیت شناخت از مقدمه اعتباری و به دنبال آن دستیابی به معرفتی یقینی ناممکن می‌باشد.

فرم‌ها و فرایندهای فضایی در نظام متفاوتی از گفتمان‌ها به سر برده‌اند که فقط با نظام درونی خود منسجم بوده و با سایر گفتمان‌ها سیاسی - ایدئولوژیک متمایز می‌باشد. از این رو هیچ یک از مفاهیم اعتباری با مفاهیم واقعی یا اعتباری دیگر رابطه واقعی و نفس‌الامری ندارد. به عبارت دیگر، با مجموعه دلایلی که اجزاء آن را حقایق (برهان) تشکیل داده نمی‌توان مدعای اعتباری را اثبات نمود و نتایج اعتباری که از مقدمات اعتباری همچون ایدئولوژی، قدرت و ذهنیت محقق به دست می‌آید، نتیجه‌ای تفسیری و غیربرهانی می‌باشد (Sorush, 1997: 379). مفاهیم جغرافیای سیاسی نیز فرضی و قراردادی بوده که همتایی خارج از ذهن محقق یا ساخت اجتماعی - تاریخی ندارند و مفاهیمی اعتباری محسوب می‌شوند. از مهم‌ترین تفاوت‌های تصدیقات حقیقی و تصدیقات اعتباری آن است که تصدیقات حقیقی محصول کشف و فهم واقعیات‌اند و جنبه اخباری دارند اما تصدیقات اعتباری محصول جعل، وضع و اعتبارند. همچنین تصدیقات حقیقی به صرف اراده‌ی آدمیان قابل تغییر و لغو نیستند، در حالی که تصدیقات اعتباری علی‌الاصول با اراده‌ی آدمیان قابل لغو و تغییرند چرا که تصدیقات و قوانین حقیقی به‌نحو طبیعی و تکوینی در عالم جریان دارند و از حکومت آن‌ها و توابع‌شان نمی‌توان گریخت، اما از حکومت و لوازم تصدیقات اعتباری می‌توان گریخت.

در این راستا انضمام فرایندها و فرم‌های فضایی در بستر گفتمان حاکمیت و ایدئولوژی امکان‌پذیر می‌گردد و هستی، بطور تام در ذهن آغاز گردیده و سپس در فرم تجلی می‌یابد. این در حالی است که علی‌رغم اینکه نسبیت‌شناسی ذهنی مبتنی کارکرد گفتمان‌های حاکم به معنای جعل یک ذات، معنا یا اسم می‌باشد و برقراری نسبت میان پدیده‌ها در شناخت؛ ضروری می‌باشد لیکن نامیدن و تفسیر نسبت بین

ابژه‌های فضایی به معنای نومیالیسم^۱ رایج در آمپریسم^۲ نیست بلکه نوعی نومیالیسم پدیدارشناسانه است که در ساحت آگاهی گفتمانی تجلی می‌یابد (Mehmia, 2008: 102). در مطالعه اثرگذاری سیاست بر فضا گزاره‌های بدیهی نظیر استحاله تقدم شیء بر نفس و امتناع اجتماع نقیضین که مبنای استدلال‌های استقرایی است، راه ندارد و تنها معیار جاری در اعتباریات قراردادی «عدم لغویت» می‌باشد. به طوری که هیچ یک از اوصاف ذاتیت، ضرورت، کلیت و ابدیت که قوانین طبیعی دارند و ادراکات حقیقی که بدان متصف می‌گردد در مورد اعتباریات جغرافیای سیاسی مصداق ندارند و سخن‌راندن از گزاره‌ها در جغرافیای سیاسی مستلزم در نظر گرفتن شیء وارگی گفتمان‌های سیاسی - ایدئولوژیک می‌باشد. از این رو، ساختارهای اجتماعی - سیاسی امری تکوینی می‌باشند که لازم است چگونگی برساخته شدن آنها توسط نیروهای تاریخی - اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. حصول معرفت به فضا و سیر تکوین آن بدون لحاظ نمودن عامل اقتدار سیاسی به مثابه نقطه عزیمت فضاشناسی امکان‌ناپذیر می‌باشد. این اقتدار برای تحقق خود نیازمند اندیشه و گفتمان سیاسی می‌باشد که ماهیت تاریخی دارد و در مقطع زمانی حاکمیت خود فضا را تولید خواهد نمود و از این جهت فضای جغرافیایی به مثابه پدیده‌ای نسبی مطرح می‌گردد. بنابراین جهان و تاریخ ایده و روحی دارد که در هر مرحله از گذار تاریخی بخشی از آن نمایان می‌گردد (2014: 244; Alam & Sadeghi). بطوری که، در هر دوره تاریخی یک اندیشه یا تز به مثابه بخشی از حقیقت نهایی می‌گردد و به موقع، سبب پیدایی تز دیگر می‌گردد. در کشاکش بین آنها هیچکدام از ترها و آنتی ترها نابود نمی‌گردند بلکه با عنوان سنتز ایجاد می‌شود که در مرحله بعد بار دیگر همان روند دیالکتیک روی می‌دهد (Alam, 1997: 471).

از این رو، در این انگاره حقیقت به صورت روبه تکامل مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در هر مقطعی از تاریخ دارای نمودهای خاص خود می‌باشد و بر این عقیده استوار است که سازوکارهای زایا و ساختارمند و دارای الگو در ژرفای بازساخت فضایی وجود دارد که با منطق دیالکتیک قابل کشف می‌باشند (Smith & Riley, 2011: 45). بنابراین، هرگونه عینیت در فضای جغرافیایی چه در ابعاد طبیعی و یا در ابعاد انسانی در توأم بودن با قدرت قابل فهم می‌باشد و در غیاب آن گفتمان شکل نخواهد گرفت. متناسب با این چارچوب شناختی در مطالعات، کمتر به موضوع فضا و بلکه بیشتر به چگونگی شکل‌گیری فضای

1. Nominalism

2. Empiricism

جغرافیایی می‌پردازد و هرگز تکوین ساختار را ناشی از کارکرد سیستماتیک اجزای درونی نمی‌داند. حتی عاملیت و تغییر در یک ساختار مکانی - فضایی با نیات کنشگران ارتباطی نداشته و متأثر از فرایندهای سیاسی - تاریخی می‌باشد. فضا، هم واسطه تجلی روابط و ساختار قدرت و هم نوعی تولید مادی است که بر اساس قدرت و بویژه با ساماندهی قدرت سیاسی تولید می‌شود. بنابراین، در این منظر شناختی؛ مستقل بودن اجزاء و روابط فضایی بویژه اجزای اجتماعی آن و اتخاذ منطق صوری جهت شناخت این روابط و اجزاء مردود شمرده شده و محور مباحث جغرافیایی را به این سمت سوق می‌دهد که فضا به لحاظ تاریخی - سیاسی کنترل می‌شود.

در این رویکرد شناختی پیش‌بینی اثرگذاری گفتمان سیاسی در تولید فضا نیازمند رویکرد تبارشناسی است که در طی آن با نگرستن به پدیده‌های فضایی به مثابه برآیند نیروها و روابط قدرت؛ امکان تحقق و یا عدم تحقق آن در آینده با استفاده از تفسیرهای ذهنی پیش‌بینی گردیده و در نتیجه، شناخت فضا مستلزم از دست دادن خصلت نامتناهی می‌باشد. حتی تقسیم فضا به بخش‌های تخصصی‌تر و فرعی‌تر مادامی که در ارتباط با نظام گفتمانی در نظر گرفته نشود؛ مجهول می‌باشد. در تبارشناسی پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌ها در حوزه گوناگون معرفتی وجود دارد و هیچ‌گونه دانش قابل اتکایی از آینده در مورد آینده تغییرات فضایی در نتیجه سیالیت قدرت سیاسی وجود ندارد. به طوری که می‌بایست بر گفتمان‌های زمان حال تمرکز نموده و نشانه‌های آینده از آن دریافته شود (Bell, 2013: 437). به طور کلی، کارایی نسبیته‌گرایی معرفتی بدان دلیل است که شکل‌گیری هر وضعیتی در فضا متضمن تفسیر و نقدهای متعارضی است که موجب از بین رفتن ثبات شناخت می‌گردد. از این جهت شناخت فضا نمی‌تواند به مدت نامحدود مبین حقیقت باشد و به ناگزیر زیربار تعارض‌های موجود دچار گسست گردیده و وضع تازه‌ای بوجود می‌آید که تعارضات پیشینی در آن رفع می‌شود. البته این وضع جدید نیز حاوی تعارضات دیگری است و این فرایند دیالکتیک بطور نامحدود ادامه پیدا می‌نماید.

این طرز تفکر باعث شد تا جغرافیدانان متأثر از این مکتب در آثار خود به جامعه‌شناسی تاریخی متمایل گردیده و معتقد گردند که عملکرد نیروهای سیاسی - اجتماعی در طول تاریخ قابل کشف و شناسایی بوده و می‌توان آینده تحولات قلمرو فضایی - مکانی را مبتنی بر خواست و علایق آنها پیش‌بینی نمود. در این دیدگاه و مبتنی بر رویکرد تاریخی، پژوهشگر علوم جغرافیایی به اثر نیروهای اجتماعی - سیاسی در شکل‌دهی به فرایندهای مکانی - فضایی بیشتر دقت می‌نماید (Seyed Emami, 2012: 84) و

فضای جغرافیایی را حاصل نوعی هم‌زمانی با نظام‌گفتمانی قلمداد می‌نماید که در چارچوب فرایندهای تاریخی تولید می‌شود.

از حیث نظری، این فرایند و شناخت تغییرات ابعاد مختلف فضای جغرافیایی مبتنی بر تبارشناسی قدرت حاکم در طی مراحل زیر انجام می‌گیرد: الف- نقاط گسست و چهره‌های پیشین گفتمان مسلط مشخص شود تا تاریخت آن به فهم درآید. به بیان دیگر، با موجودیت گفتمان سیاسی - تاریخی امکان شناخت فراخ و آزاد فضای جغرافیایی حاصل از آن فراهم نیست (Nasre, 2018: 96). بطوری که فرم‌ها و فرایندهای فضایی بازنمایی دوره‌ای از تاریخ می‌باشند که هستی فضا در آن شکل می‌گیرد و شناخت متعاقب این هستی نیز از آن متزع نیست. ب- مدت زمانی که این گفتمان در صورت‌بندی کنونی بسر می‌برد و نیز میزان دربرگیری آن (گستره نفوذ و پذیرش آن) و تضادها، مقاومت‌ها را که در برابر گفتمان حاکم قرار دارد؛ نیز می‌بایست تفسیر گردد تا بتوان در مورد میزان ماندگاری آن داوری نمود (Others, 2015: 67). به‌ویژه، تفسیر ظهور غیریت و تضاد با گفتمان حاکم نمایان‌گر نوعی از "جاکندگی" اجتماعی است که در طی آن تمایل به فروپاشی گفتمان موجود و جایگزینی آن با گفتمان جدید پدیدار گردیده (Hagheghat, 2008: 541) و امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را در فضای جغرافیایی فراهم می‌نماید. بطور کلی، عرصه تاریخ تنها آزمایشگاهی است که نظریه‌های مربوط به انسان در آن محک جدی می‌خورند و می‌توان با توجه به گفتمان‌های حاکم بر تاریخ در مورد آینده آنها قضاوت نمود (Sadegi, 2015: 387).

از سوی دیگر، تعیین در حوزه شناخت تبیینی، تحقق یک رویداد را در نتیجه وجود گزاره‌ها و قوانین منطقی می‌داند و در نسبیت‌گرایی معرفتی پذیرش تعیین، دیگر جایی برای اندیشه و تفکر جوامع و افراد به جای نمی‌گذارد. در این الگوی معرفت‌شناسی، منظور از قدرت، رابطه‌ای آگاهانه و اندیشیده شده است که در آن یک طرف می‌تواند تغییر رفتار دیگران را کنترل نموده و از این جهت شناخت رابطه‌ای علی است که در آن رفتار دیگران به نحو موفقیت آمیزی قابل پیش‌بینی می‌باشد (Rush, 1998: 14). تعیین‌گرایی عینیت‌گرا با اینکه وعده پیش‌بینی می‌دهد لیکن هزینه گزافی را تحمیل می‌نماید که برابر با جبر و نفی اختیار می‌باشد (Roubiczek, 2002: 95).

انتظار اثبات‌گرایان بر این است که با اتخاذ این روش در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک امکان پیش‌بینی و تبیین فراهم خواهد گردیده و فقدان آن به هرج و مرج می‌انجامد. لیکن در هر حوزه‌ای که پای سیاست

در میان باشد اگر بتوان آینده را پیش‌بینی نمود متأثر از این پیش‌بینی، آگاهی و رفتار بازیگران سیاسی و متعاقباً فرایندهای تولید فضا تغییر خواهد نمود و در این صورت آینده نیز متفاوت خواهد بود. بطور کلی، امکان برآورد و آینده‌نگری در مورد حدود و صغور عملکرد سیاست در تولید فضا به جهت تنوع رفتار کنشگران و عدم پیش‌بینی‌پذیری تحولات ساخت قدرت امکان‌پذیر نیست. آگاهی و اختیار بازیگران سیاسی به دلیل نقشی که در رویدادهای تاریخی دارند، سبب فقدان قوانین کلی در رابطه سیاست و فضا و عدم امکان پیش‌بینی در تاریخ می‌شوند و غایت‌شناسی اثرگذاری سیاست در فضا نمی‌تواند به پیش‌بینی و کنترل رفتار منجر گردد.

نتیجه‌گیری

در شناخت رابطه سیاست و فضا؛ حاکمیت، گفتمان و نهاد سیاسی در وجه عام خود جایگاه افزون‌تری در تولید فضا بعهد دارد. از این منظر، فضا توسط قدرت ساخته می‌شود و شناخت آن ماحصل دستیابی به حقیقتی انتزاعی نمی‌باشد. اعتبار بخشی به کنشگری عوامل غیرعینی همچون گفتمان و ایدئولوژی که مجموعاً نهاد سیاست را متأثر می‌نمایند سبب می‌گردند که فضاشناسی متأثر از سیاست هم نیازمند معرفت‌شناسی اعتباری باشند. در معرفت‌شناسی اعتباری هر قلمرو سیاسی دارای مجموعه‌ای از ادراکات جمعی و بین‌الذهانی است که وابستگی خاص به سیر تکوین جامعه و به ویژه اثرگذاری عامل قدرت داشته است. بدیهی است نظام معرفتی تکوینی یک قلمرو سیاسی - اجتماعی با بقاء، زوال و تبدیل عوامل احساسی جامعه به نظم قدرت زا در ارتباط می‌باشد و فضا به مثابه موضوع مورد مطالعه در علوم جغرافیایی و جهی انضمامی نسبت به آن می‌یابد. به عبارت بهتر، تغییر گفتمان‌ها و شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم در هر دوره‌ای سبب ایجاد حرکت و تضاد (دیالکتیک) و در عین حال این تضاد مقدمه شناخت خواهد بود. در این دیدگاه شناختی؛ فرم‌ها و روابط فضایی نه اجزای جدا از یکدیگر (کارکردگرای فضایی ناظر به این تعریف می‌باشد) بلکه به مثابه اجزایی مرتبط که در یک گفتمان سیاسی - تاریخی واقع شده‌اند؛ در نظر گرفته می‌شوند. معرفت‌شناسی نسبی از جزئیات و مشاهدات استقرایی در مورد فرم‌ها و فرایندهای فضایی بالاتر می‌رود و درصدد یافتن حقیقتی کلی است که در مقایسه با حقیقت ایستای تجربی از ویژگی دیالکتیک برخوردار می‌باشد.

در این راستا، معرفت‌شناسی تبارشناسانه؛ فضای جغرافیایی را پدیده‌ای تاریخی می‌داند و نمی‌توان این وضعیت را به عنوان یک فرایند عام تلقی نمود. از این رو، همه ابعاد فضای جغرافیایی برآمده از زیست جهان

سیاسی - تاریخی می‌باشد که در چارچوب آنها نحوه خاصی از فضاسازی ممکن می‌گردد. از این جهت، شناخت نسبی، معطوف به چگونگی تولید، کارکرد و تحول گفتمان‌هایی می‌باشد که فرایندهای فضایی را سامان می‌دهد. به عبارت دیگر، ضدیت گفتمان‌ها سازنده شناخت نسبی و به این دلیل رخ می‌دهد که اثبات یک هویت کامل و مستقل فارغ از عملکرد گفتمان‌های سیاسی - تاریخی ناممکن می‌باشد. بطوری که فضا، محصول و پس‌زمینه کنش‌های سیاسی تاریخی بوده و در نتیجه، در این صورت بندی شناختی در هر کدام از مقاطع زمانی شناخت اقتضایی فضا شکل می‌گیرد.

از سوی دیگر از آنجایی که هیچ واحد سیاسی در روی زمین واحد دیگر مشابه نیست بنابراین، در مطالعه رابطه سیاست و فضای جغرافیایی نمی‌توان از شناخت تبیینی و منطقی تعمیم‌گرا استفاده نمود و تبیین دارای مقیاس تعمیم‌پذیری محدودتری می‌باشد. چرا که اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های ایدئولوژیک و ویژگی‌های ساخت سیاسی مستقر در هر فضای جغرافیایی؛ امکان ارائه نظریات تعمیم‌پذیر در مورد امور سنتزی نظیر رابطه سیاست و فضا را مشکل می‌نماید. در نتیجه، روش‌های احراز معرفت در این دستگاه شناختی تنها با اتکا به استدلال‌های تفسیری امکان‌پذیر می‌باشد. در طول تاریخ سیاست به مثابه تدبیر امور عمومی توسط نهاد حاکمیت یکدست و تعمیم‌پذیر نبوده است و از این جهت قائلیت به نقش سیاست در تولید فضا اصالت شناخت نسبی را در این رابطه تقویت می‌نماید. زیرا همچنان که گفته شد، عملکرد قدرت سیاسی و ایدئولوژیک به جهت دارا بودن خصوصیات هنجاری و گفتمانی در یک قلمرو، قابل تعمیم به دیگر فضاها و مکانها نیست و از این جهت، مهمترین ویژگی‌های مهم علم تجربی یعنی تعمیم‌گرایی و تکرارپذیری را دارا نمی‌باشد. از این رو، می‌بایست اذعان نمود که بیشتر کوشش‌ها در راه شناخت اثبات‌گرایانه روابط فضایی بر مبنای عاملیت قدرت سیاسی به سبب ماهیت خاص قدرت سیاسی محکوم به شکست می‌باشد. چرا که کردار سیاسی با فرایندی مواجه است که در آن هر لحظه قادر است موقعیت یگانه‌ای بیافریند و روش‌شناسی اثبات‌گرا نیز توان پیش‌بینی و آینده‌نگری در مورد آن را ندارد. بر این مبنا در فضای جغرافیایی همه پدیده‌ها به صورت موقتی بوده و اصولاً شناخت نسبی مؤیدشناسایی فضای جغرافیایی به مثابه امری نسبی و تغییرات فضایی منتج از گفتمان‌ها و بازیگران سیاسی جدیدی است که پیایی وارد سیستم می‌شوند و فرایندهای فضایی را بوجود می‌آورند.

کتابنامه

1. Afzali, R. & Badeei, M., Zaki, Y. & keyani, V.(2014). Reterritorializing geopolitical discourse. *Global policy journal*, 3(4), 29- 55. [In Persian].
2. Afzali, R. (2017). *Methodology in political geography and geopolitics*, Tehran, Iran: Tehran university press. [In Persian].
3. Aghanazari, H. (2018). Institutional reality Methodology. *Journal of Humanity science*, 24(95), 73-82. [In Persian].
4. Agnew, J. & Muscara, L. (2012) . *Making political geography*, 2nd edition, New York, US: Rowman & Littlefield.
5. Alam, A. & Sadeghi, H.(2014). Paradigmatic study of the relation of ethics and politics in Hegel's thinking. *Strategic Journal*, 23(70), 235-263. [In Persian].
6. Alam, A. (2007). *West political philosophy history*, Tehran, Iran: foreign minister international and political studies office publisher [In Persian].
7. Assadi, R., Rahnama, M.R. & Kharazmi, O.A. (2015). Future genealogical research; suitable approach in future studies of geographical phenomena, *Geographical Studies of Arid Zones journal*, no 22. [In Persian].
8. Baniassad, R. (2016). Credit theory of Allameh Tabatabaei and Its Influences in Philosophy and Ethics. *Journal of Epistemological Research*, No12, 49-65. [In Persian].
9. Bell, W. (2013). *Fundamentals of Futures Studies, History, objectives and knowledge*. (. A. Khahbaz, Trans.). Tehran , Iran: Nye publisher. [In Persian].
10. Bennet, D. (2009). Critical Rationalism (After Popper), *International Encyclopedia of Human Science*, London, UK: Elsevier.
11. Berger, P. & Luckmann, T. (1996). *The Social construction of reality: a treatise in the Sociology of Knowledge*. (F. Majedi, Trans.). Tehran , Iran: Cultural and Scientific publisher company. [In Persian].
12. Bouzarinejad, Y. & Marandi, E.(2015). Credit theory of Allameh Tabatabaei and political-legal system of society. *Journal of Public Law Studies*, 45(1), 107-122. [In Persian].
13. Dikec, M. (2012). Space as a mode of political thinking. *Geoforum*, 14(43), 669- 676.
14. Dikshit, R. (1982). *Political geography contemporary perspective*, New Delhi, India: McGraw Hill Company.
15. Driver, Felix (2013). Research in historical geography and in the history and philosophy of geography in the UK, 2001- 2011: an overview. *Journal of historical geography*, 42: 203-211.
16. Foucault, M. (1980). *Power & Knowledge*, New York, US: Pantheon press.
17. Foucault, M. (1999). Discipline and Punish: The Birth of prison. (N. Sarkhoush & A.Jahandedeh, Trans.). Tehran , Iran: Nye publisher. [In Persian].
18. Foucault, Michel (2011). *Nietzsche, Freud and Marx*. (A. Jahandedeh, Trans.). Tehran , Iran: Hermes publisher. [In Persian].
19. Habersack, S. (2010). *The lived space of the youth: the social production and reproduction of urban space at night*, Pune, India: university of wine press.
20. Hafeznia, M.R. & Ahmadypour, Z. & Ghaderi, M. (2010). *Politics and Space*,

- Mashhad , Iran: Papoli publisher. [In Persian].
21. Hagheghat, S. (2006). *Methodology in Political Science*, Qom , Iran: Mofeid University press. [In Persian].
 22. Hindess, B. (2001). *Discourses of power: from Hobbes to Foucault*. (M. Younesi, Trans.). Tehran, Iran: Sherazeh publisher. [In Persian].
 23. Javan, J., Daleil, S. & Salmani moghadam, M. (2013). Space dialectic from the perspective Lefebvre. *Geographical Studies of Arid Zones journal*, 13(12), 1-17. [In Persian].
 24. Jones, O. (2007). Stepping from the wreckage: Geography, pragmatism and anti-representational theory. *Geoforum*, No.39, 1600-1612.
 25. Khaleghi Damghani, A. & Malekzaedh, H. (2015). Politics, patio and government, political order and its intersubjective foundation, *Journal of governmental research*, 1(2), 135-160. [In Persian].
 26. Lashgari Tafreshi, E. (2016). *Political power and spatial space; Philosophical outlook of Relationship between Politic and space*. Tehran, Iran: Geopolitics association press. [In Persian].
 27. Lechte, J. (2004). *Fifty great thinkers*. (M. Hakimi, Trans.). Tehran , Iran: Khojasteh. Publisher. [In Persian].
 28. Lefebvre, H. (1997). *Production of space*, Oxford, UK: Blackwell publisher.
 29. Massey, D. (2005). *For Space*, London, UK: Sage.
 30. Mehrnia, H. (2008). Levels of manifestation of the soul in history. *Philosophy of Religion Journal*, 6, 95-127. [In Persian].
 31. Mirhydar, D. & MirAhmady, F. (2007). *Evolution of ideas in political geography*, Tehran , Iran: Tehran University press. [In Persian].
 32. Moghadam Heydari, Gh.H.(2015). *The incommensurability of scientific paradigms*, Tehran , Iran: Nye Publisher.
 33. Mojtahedi, K. (1992). *About Hegel and his philosophy*, Tehran , Iran: Sepehr publisher. [In Persian].
 34. Mouffe, C. (2002). *On the politic*. (M. Ansari, Trans.). Tehran , Iran: Roukhdad-e Nou. [In Persian].
 35. Murdoch, J. (2013). *Post structuralism geography*. (R. Afzali & M. Gharahbeygei, Trans.). Tehran , Iran: Zeytoun Sabz. [In Persian].
 36. Nasre, M. (2018). Concomitance between Government and Justice in political Philosophy. *Governmental research Journal*, 14(14), 69-101. [In Persian].
 37. Partovi, P. (2013). *Phenomenology of the place*, Tehran, Iran: Farhangestan publisher. [In Persian].
 38. Rafeiyan, M. & HossienPour, A. (2012). *Urban, space, urban management*; Tehran, Iran: Tahan press. [In Persian].
 39. Raheimi, D. & Falsafien, Z. (2015). Rationality and judgment of other cultures from the perspective of Allamah Tabatabai. *Journal of Islam and Social Studies*, 3(1), 2-13. [In Persian].
 40. Relph, E. (2011). *Place and placeless*. (Z.Motakie, M.R. Noghsanmohammadi & K. Mandegari, Trans.). Tehran, Iran: ArmanShar publisher. [In Persian].

41. Roubiczek, P. (2002). *Ethical values in the age of science*. (N. Sate & M. Sate, Trans.). Tehran, Iran: Hekmat publisher. [In Persian].
42. Rush, M. (1998). *Society and Politics*. (M. Sabori, Trans.). Tehran, Iran: Samt publisher. [In Persian].
43. Sadeghi, M. & Javan, J. & Rahnama, M.R. (2016). What is the geographic space recognition methodology? Thinking on the nature of geographic space recognition methodology from the Phenomenology of Hermeneutics. *Journal of Arid Regions Geographical studies*, 17(25). [In Persian].
44. Sadegi, R. (2015). Introduction to contemporary philosophy of science. Tehran, Iran: Samt publisher [In Persian].
45. Schmitt, C. (2013). *Politics Theology*. (L. Chamankhah, Trans.). Tehran, Iran: Negah Moaser press.
46. Seyed Emami, K. (2012). *Methodology in Political science*, Tehran, Iran: Social and Cultural Studies Institute publisher. [In Persian].
47. Shahverdi, A. & Meshkat, M. (2017). The Necessities of the Transition of Soul in Hegel's Phenomenology. *Journal of Philosophical reflection*, 17(18), 103-124. [In Persian].
48. Skocpol, T. (2001). *Insights and methods in historical sociology*. (H. Aghajari, Trans.). Tehran, Iran: Markaz publisher [In Persian].
49. Smart, B. (2006). *Michel Foucault*. (L. Joafshani & H. Chavosheyani, Trans.). Tehran, Iran: Ameh [In Persian].
50. Soroush, A. (1997). *Lessons in the Philosophy of Social Science: Method of Interpretation In the Social Sciences*, Tehran, Iran: Nye publisher. [In Persian].
51. Tabatabaei, M.H. (2008). *The Principles of Philosophy and the Method of Realism*, Qom, Iran: Boustan-e Ketab Publisher. [In Persian].
52. Taghilou, F. (2017). From Understanding the politics to Policy making: Ontology of relation between politics and political order. *Journal of Theoretical Policy Research*, No 22, 29-52. [In Persian].
53. Tajbakhsh, K. (2007). *Utopia, space, identity and power in political thought*. Tehran, Iran: Nye publisher [In Persian].
54. Taneix, F. (2009). *Space, city and social theories*. (H.R. parsi & A. Aflatouni, Trans.). Tehran: Tehran university press. [In Persian].
55. Tarakomeh, A. (2014). *Introduction on production of space Henri Lefebvre*, Tehran, Iran: Tessa publisher.
56. Toal, G. & Agnew, J. (2003). *Political Geography; Geopolitics and Culture*, In M. Anderson, K. Anderson, K. & Domosh, M & Pile, S & Thrift, N (Eds), *Handbook of Cultural Geography* (Pp 455- 461), London, UK: Sage Publication.
57. Vaezi, A. (2006). *An introduction to hermeneutic*. Tehran, Iran: Islamic culture and thought Institution press. [In Persian].
58. Vasegh, M. & Ahmadi, A., Hafeznia, M.R. & Eisanejad, M. (2017). Epistemological explanation of concept and nature of geopolitics. *Journal of political geography research*, 12(4), 65-85. [In Persian].
59. Weber, M. (2011). *La savant et le politique*. (A. Naghebzadeh, Trans.). Tehran, Iran: Elm publisher. [In Persian].

60. Zeymaran, M. (2005). *Michel Foucault, knowledge and power*. Tehran, Iran: Hermes. [In Persian].
61. Zieleniec, A.J.L. (2015). *Space and social theory*. (M. Shourjeh, Trans.). Tehran, Iran: Parhamnaghsh. [In Persian].